

روزی در قصر سفید بدیدن اورقدم ، بعد از اینكه مجلس از اغیار خالی شد مرا باطاق خلوت برده و جز صحبتهای عشق آمیز صحبتی با من نكرد ، فرمود از حیث مخارج آسوده باشید ، اگر زوجه ام مس هاردینك مرد وجود الیزابت را آشكار کرده و نام هاردینك را بوی خواهر گذاشت»

هنگامیكه هاردینك رحلت میکند مس بریتون در فرانسه بوده وقتیکه مراجعت میکند ذکری از خود و دخترش در وصیت نامه وی نمی یابد

ولی هاردینك مخارج را برایش میفرستاد

فلاسفه یونان

- ۲ -

یازده سال بعد از مرگ افلاطون یکی از شاگردان او مدرسه فلسفی جدیدی تأسیس نمود ، محل این مدرسه در لیسې نزدیکی آن واقع شده بود ، این فیلسوف ارسطوست كه علی الاطلاق بزرگترین متفکرین بشمار میرود ، در ظرف این یازده سال كه از وفات افلاطون گذشت ارسطو مشغول تربیت پسر پادشاه مقدونیه یعنی اسکندر کبیر بود ، پیروان ارسطو مشائی نامیده میشوند زیرا در حینیکه ارسطو دروس خود را بر ایشان القا میکرد در پیاده روهای سایه داری قدم میزد ، ارسطو با اینکه افكارش با افكار معلمش افلاطون مخالف است ولی مع ذلك بفضل او اعتراف دارد ، ارسطو مثل افلاطون در ریاضیات مهارت نداشت ولی در علوم دنیوی کوی سبقت را برده و علم را بر عمل تطبیق نمود در علوم فلک و حکمت طبیعی [فیزیک] نیز مخالف استاد خود بود زیرا افلاطون عقیده داشت كه زمین حرکت میکند و مركز عالم هم نیست ، عناصر اربعه نیز یعنی آب و باد و خاک و آتش

را میتوان بواسطه تحلیل بمواد دیگری تبدیل نمود ولی ارسطو معتقد شد که زمین ثابت و بعوامل دیگری محاط است که در اطراف او گردش میکنند و ماده نیز ممکن نیست بواسطه تحلیل بچیز دیگری غیر از عناصر اربعه تبدیل شود

ارسطو معتقد بود که تناسل در موجودات هیچ ابتدائی ندارد و میگفت اگر اینطور باشد باید معتقد شویم که آدم اولی بدون پدر و مادر بوجود آمده و این محال است ، برای اثبات قول خود بمرغان استدلال کرده میگفت ممکن نیست که تمام مرغان از یکتخم که خود بخود بوجود آمده است پیدا شده باشند همانطور که نمیتوانیم بگوئیم یکمرغی بوده که اصل تمام تخمها بوده است بلکه همیشه تخم از مرغ و مرغ از تخم است و این مبدأ را بر تمام کائنات تطبیق میداد ارسطو اینقدر زنده ماند که با چشم خود دید که تربیت یونانی بر ممالک دور دستی که شاکرد بزرگ او اسکندر فتح کرده بود سایه می افکند .

یونانیان در نتیجه فتوحات عظیمی که اسکندر کرده بود دارای یکنخوت و خود پسندی شدند و طبیعی است که عزت و ثروت و جاه هر ملت را مغرور و خود پسند میکند ، وضع و حالت یونان مقتضی بود که عقیده جدیدی ظهور نموده و مردم را براه راست رهنمائی کند این عقیده بتوسط زنون ظهور کرد و چون او در رواقها ئیکه دارای ستونهای بلند بودند درس میداد فلسفه او به (فلسفه رواقی) و (ستونی) معروف شده است . این فلسفه عقیده سقراط را که میگفت باقوال مردم و عقاید مشهور نمی توان اعتماد کرد تأیید مینمود و میگفت فضیلت در بینازی است و مرد حکیم کسی است که زندگانی خود را با طبیعت همراه کرده و از ادانه و با استقلال بسر برد . میگفت خوشبختی حقیقی برای انسان آن است که دارای یک اراده قوی باشد و هرکس نیز میتواند باین مقصود برسد ، همین قدر که شخص معتقدشود

که می تواند از هر چیزی که خارج از شخص اوست بی نیاز شود. این مقصود رسیده است ، زیرا اگر ما معتقد شویم که خوشبختی انسان بسته است بچیز هائی خارج از شخص او خوشبختی چیز موهومی است زیرا هیچکس نمی تواند تمام چیز هائی که در دنیاست دست یافته و بتمام آرزوهای خود نایل گردد

« زنون Jénon d'Eleée » در ۴۸۷ قبل از میلاد متولد گردید و از شاگردان بزرگ « بر منیدس parmenide » بود ولی او را بر استاد خود ترجیح داده گفته اند : اگر پارمیند شاعر فلسفه بود زنون پیغمبر فلسفه است ، زنون بوحدت وجود معتقد بود و برای اثبات عقیده خود دلایل محکمی ذکر میکرد که مخالفین او در آن روز نتوانستند آنها را رد کنند اهالی آتن او را خیلی دوست میداشتند و بی اندازه احترام میکردند ، برای قدر دانی از او مجسمه اش را ریخته و تاجی از طلا بافتخار اوساخته و بوی پیشکش نمودند و بعد از مرگ او بیانیهای دادند که هنوز در تاریخ فلسفه ثبت است

۵۸۹

از کلمات اوست : که سخنان دلاویز خطباء مثل سکه های اسکندری میماند که ظاهرش جذاب و قشنگ و جنبش پست و خسیس است . میگفت بزرگترین ظلمیکه بجوانان میشود این است که ایشان را بر افتخار تربیت کنند بلکه باید ایشان را بر ادب و تواضع تربیت نمود

وقتی او را بولیمه که بافتخار نمایندگان بطلمیوس داده شده بود دعوت کردند او در آن محضر سکوت و محض اختیار کرده بود نمایندگان گفتند : آخر باید چیزی از شما برای شاه نقل کنیم گفت بگوئید ما کسی دیدیم که می توانست سکوت کند . میگفت فضایل یگدیگر مربوط اند مادامیکه شخص یکی را نداشته باشد نمیتواند دیگری را دارا شود

این شخص گذشته از مقامات علمی بغایت شجاع بود . چنانکه برای آزادی شهر خود بر ضد نه آرك توطئه نود نه آرك او را گرفته و برای اینکه رفقاه خود را نشان دهد وی را آزار کرد ، او نام یکعهده

از رفقاء نه آرك و خود او برده بعد زبان خود را با دندان قطع کرده بطرف ماموریکه او را ازار میکرد پرتاب نمود

و بنا بقول دیگر او در يك انبار از غصه مرد در هر صوت او در زمان خود دارای اهمیتی فوق العاده بود و تا مدتی بعد از مرگ او و شاگردان دیگرش فلسفه رواقیین در یونان حکمفرما بود

معروفترین پیروان زنون اپیکوراست و از انجائیکه در یکی از باغهای آتن زندگی میکرد فلسفه او بنام « باغ » معروف است ، مردم گمان میکنند که فلسفه اپیکور عبارت از شهوت رانی و افراط در لذت و کامرایی میباشد و کلمه اپیکوری را بر کسی اطلاق میکنند که جز بشهوت پرستی و عیاشی توجیهی نداشته باشد ، در صورتیکه این اشتباه است و اپیکور معتقد بود که اساس سعادت بشر بر لذت و شادکامی است ولی مقصود او از لذت و شادکامی لذت و شادی روح بود نه لذات جسمانی که اغلب بدرد و رنج ختم میشود ، چنانکه میگوید « ما نمیتوانیم از زندگانی خود لذت ببریم مگر اینکه زندگی ما بر خرد و تدبیر و شرافت و عدالت بنا شده باشد و بزندگانی پر شرافت و عدالتی نمیرسیم مادامیکه دارای حیات بر لذتی نباشیم »

۵۹۰

چون در ایران اپیکور پر بهیاشی معروف است و بلاین آسانی شاگردان او عقیده خود را در باره او تغیر نمیدهند ناچار یکی دوسطر از لاروس در باره او نقل میکنیم « اپیکور متولد شهر ساسون . . . میگفت شادی بهترین ملکات انسان است و باید انسان تمام جدیت خود را برای تهیه کردن آن بکار برد ولی بدون اینکه سوء استفاده کرده در جاهای بدی بکار برد . او شادی را برای تربیت روح و در حدود فضیلت و تقوی استعمال میکرد ، ولی فنلان عقیده او را سوء تعبیر نموده در شهوت رانی استعمال میکرد ، و در فرانسه . . . کسی را که میخواهند بشهوت رانی وصف کنند شاگرد اپیکور میگویند و هوراس شاعر معروف یونانی نیز در این مواقع میگفت : بچه خوگی است از کله اپیکور ، در

همان اوقات در یونان فلسفۀ دیگری بنام فلسفۀ ((شك و تردید)) ظهور کرد . مؤسس این طریقه شخصی بود «پیر هون» نام . میگفت حقیقت در چاه یقمری مدفون است و هیچ چیز بهتر از این نیست که انسان همه چیز را با تردید پذیرفته و در هیچ چیز یقین نکند . میگفت ما اشیاء را بنسبت یکدیگر تشخیص میدهیم والا حقایق آنها بطور مطلق بر ما مجهول است مثلا برك درخت در دهن بز شیرین و در کام انسان تلخ است و گیاه شوکران مرغ را فره میکند و انسان را میکشد . همانطور زندگانی هر کسی نیز روی عادات شهر و محیطی است که در آن زندگی میکند بدون اینکه در این فکر باشد که آن عادات خود بخود خوب یا بد است هنگامیکه بت پرستی در مقابل مسیحیت از خود دفاع میکرد این عقیده خیلی اهمیت پیدا نمود و مخالفین مسیحیت میگفتند در صورتیکه آدم نمیتواند بفهمد کدام يك از دو عقیده بهتر است باید انسان پیر و اسلاف خود بوده و از روی روش آنها رفتار کند

کار و صرفه جوئی

علماء اقتصاد میگویند اصل ثروت عبارت از کار و زحمت است و صرفه جوئی حصار و نگهدارنده است ، و غنی شخصی است که هم پرکار و هم مقصد باشد . و ملتی که افرادش دارای این دو صفت باشند آمنت را غنی و توانگر میدانند و باز میگویند که اگر اکثریت ملتی پرکار و مقصد باشد هیچگاه آمنت دوچار فقر و پریشانی نخواهد شد . و اگر احيانا چنین ملتی از بعضی جهات منحط تر از ملل دیگر باشد لامحاله در سایه این دو صفت بسر منزل سعادت خواهد رسید . در آنصورت آنکسی که برای خود کار میکند و زحمت میکشد و مقداری از نتیجه دسترنج خود برای روز ناتوانی یا بیکاری پس انداز مینماید علاوه بر اینکه آینه خود را تامین مینماید بترقی و سعادت وطن خویش نیز کمک میکند .